

راه‌نشان روزگار بی‌دوستی انسان

« اگر دلت می‌خواهد، خب من را اهلی کن. شازده کوچولو جواب داد: دلم که خیلی می‌خواهد اما وقت چندانی ندارم. باید بروم دوستانی پیدا کنم و از کلی چیزها سردرآورم.



یاسر هدایتی: #171؛ اگر دلت می‌خواهد، خب من را اهلی کن. شازده کوچولو جواب داد: دلم که خیلی می‌خواهد اما وقت چندانی ندارم. باید بروم دوستانی پیدا کنم و از کلی چیزها سردرآورم.

روباه گفت: آدم فقط از چیزهایی که اهلی کند می‌تواند سردرآورد. انسان‌ها دیگر برای سردرآوردن از چیزها وقت ندارند. همه‌چیز را همین جور حاضر آماده از دکان‌ها می‌خرند. اما چون دکانی نیست که دوست معامله کند آدم‌ها مانده‌اند بی‌دوست... »؛ (شازده کوچولو)

انسان معاصر، انسانی بی‌دوست است؛ انسانی که در برزخ خودساخته‌اش تنها مانده. بی‌دوستی یعنی اضطراب و این گویاترین تصویری است که می‌توان از وضعیت انسان تنهای عصر مجازی داد.

از ویژگی‌های عصر مجازی اضطراب‌آمیز بودن همه‌چیز است و انسانی که هنوز خاطره خوش روزگار بی‌واسطگی آسمان را به یاد می‌آورد و در بی‌دوستی و تنهایی خویش گاه پناه می‌برد به کسانی که ادعایی از جنسی دیگر دارند؛ ادعاهایی که ظاهری به تعبیر مولانا #171؛ چون گور کافر پر حل»؛ دارند و باطنی که جز #171؛ قهر خدا عزوجل»؛ چیزی نیست.

واقعیت این است که تصویری که علوم انسانی به‌ویژه فلسفه و هنر از انسان روزگار ما به‌دست می‌دهند تصویر یک مضطرب تنهاست؛ انسانی که میان دیوارهایی از اضطراب نفس می‌کشد؛ دیوارهایی که به او آرامش نداده‌اند و تنها حفاظی نمادین از تنهایی او شده‌اند. تنهایی انسان معاصر اما از جنس تنهایی باشکوه عرفانی روزگار دور انسان نیست چرا که در روزگار نوشده انسان اکنونی، اگرچه زندگی او سرشار از نعمات روح‌بخش تکنولوژی و بهره‌وری از علم جدید است اما به همان اندازه تنش‌های اجتماعی و فردی، او را احاطه کرده‌اند. احاطه انسان در بهره‌وری از دنیای نوشده‌اش جدای از تنش‌های معرفتی که به ویژه در جوامعی که مثل جامعه ایران آونگ بین سنت‌مداری و نوشدگی‌اند، اضطراب‌های وجودی و بنیان‌برافکنی نیز در پی دارند و این دقیقاً همان حفره امنیتی‌ای است که مجال نفوذ را برای تمامی مدعیان شیاد امروزی معنویت، عرفان و مهدویت فراهم می‌آورد.

اینکه #171؛ این روزها به‌رغم انتشار کتب و فعالیت رسانه‌های مختلف دیداری و شنیداری و حتی مجازی، چرا ما باز شاهد اقبال به این مدعیان نوظهور هستیم؟»؛ پرسشی نیست که بتوان در مجالی کوتاه، جوابی درخور به آن داد اما دقت در این پرسش ما را به تحلیل زیر راهنمایی می‌کند که این تنش‌های معرفتی و اضطراب‌های وجودی در آونگ میان سنت‌مداری ضعیف ما و نوشدگی پریشان‌ترمان به اضافه نولباس‌شدن مثلث زر و زور و تزویر در روزگارمان با یکدیگر هم‌داستان شده‌اند. این هم‌داستانی است که با دوست‌داشتن ریاست و منفعت‌های اقتصادی کلان و دوست‌داشتن چیرگی و اقبال معنوی مردمی و داشتن طرفدار و بسیاری نفسانیات دیگر، سوار بر ناآگاهی مردمی که پرسش‌های بسیاری دارند و تشنگی جان و روان، وضعیت حاضر را رقم زده است؛ تا جایی که گاهی ما شاهد ادعاهای عجیب و غریبی از گرایش‌های نوظهور معنوی تا ارتباط با امام‌عصر(عج) و نیابت خاصه ایشان و اذن داشتن از اولیاء مرتبط با حضرت برای دخل‌وتصرف در امور هستیم.

ناگوار اینکه مسلط بودن بر برخی فنون که با تمرینات غیردینی نیز به‌دست می‌آیند و همین‌طور اصول عملی روانشناسی و روانکاوی و برخی ویژگی‌های شخصی (مثل کاریزمای فوق‌العاده در رفتار و گفتار و چهره) این افراد در همین جهان و جامعه مثلاً مسلح به علم و حقیقت و عقلانیت دینی شده، همچنان بردگان دل و خرد سپرده خود را از میان قشرهای مختلف جامعه انتخاب می‌کنند.

و در این میان به واقع این وظیفه همه دغدغه‌داران فرهنگ دینی است که اجازه ندهند از لحاظ‌های مختلف معرفتی این مسئله

بی‌اهمیت یا کم‌اهمیت تلقی شود؛ چرا که جدا از نتایج اجتماعی و فرهنگی این جریان یعنی متهم‌دیان و معنویت‌های جدید و عرفان‌های کاذب، بستری که آماده‌ساز وجود این جریان است به‌مراتب زمینه‌های سست‌شدن فرهنگ عقلانی اسلامی- ایرانی‌مان را فراهم می‌کند و به صرف اینکه با نگاه روانشناسانه ایشان را دچار اختلالات روانی و رفتاری بدانیم (که هست) نباید اکتفا کرد، که باید به نولباسی اضلاع زر و زور و تزویر و کم‌کاری‌مان در نهادینه‌کردن عقلانیت اعتقادی‌مان در جامعه بیشتر و بیشتر بیندیشیم؛ و البته از عمل نیز غافل نباشیم که به تعبیر مولانا جلال‌الدین محمدخراسانی:

آتش اندر زن به گرگان چون سپند
زآنکه این گرگان عدوی یوسفند